

در حال حاضر، آشنایی با تمدن‌های مختلف، به دلیل پیشرفت‌های علمی و فنی، امکان‌پذیر شده است. این امر به ما کمک می‌کند تا با دیدی جامع‌تر به تمدن‌های مختلف نگاه کنیم. در این مقاله، ما به بررسی تمدن‌های مختلف و مقایسه آن‌ها خواهیم پرداخت. در ابتدا، ما به بررسی تمدن‌های باستان می‌پردازیم. سپس، به بررسی تمدن‌های مدرن می‌پردازیم. در نهایت، به مقایسه تمدن‌های باستان و مدرن می‌پردازیم.

گفتمان سردبیر

در این شماره، ما به بررسی تمدن‌های مختلف و مقایسه آن‌ها خواهیم پرداخت. در ابتدا، ما به بررسی تمدن‌های باستان می‌پردازیم. سپس، به بررسی تمدن‌های مدرن می‌پردازیم. در نهایت، به مقایسه تمدن‌های باستان و مدرن می‌پردازیم.

تمدن‌ها پدیده‌ای تاریخی‌اند، اما نه تاریخ واحدی را می‌شناسند و نه تاریخ‌ساز و تمدن‌پردازی واحد را پذیرا هستند. تمدن‌ها محصول تمام بشری هستند. متصف کردن آنان به «غربی»، «شرقی»، «کنفوسیوسی»، «اسلامی» و... اگرچه تمایزی مفید است و معرفت‌ها و مصنوعات تمدن بشری را قابل مقایسه و بحث می‌کند و شناسایی تمدن‌ها نسبت به هم و در نتیجه تعامل و تعالی آنان را موجب می‌گردد، لکن آدمی بدین معنا رهنمون نمی‌شود که می‌توان میان آنان دیواری به بلندای دیوار چین بنا نهاد و هویتی شفاف و ناب برای آنان تعریف نمود. تمدن‌ها بر هویت و تشخیصی خاص دلالت دارند، اما از جدایی‌ها حکایت نمی‌کنند. از بیگانگی و ناآشنایی کامل سخن نمی‌گویند و به نوعی انسداد و انجماد پایدار اشارت ندارند. نگاه را به «بیگانه» و «غیر» معطوف نمی‌کنند. به تردیدی مستمر نسبت به «برون» دعوت نمی‌نمایند. حفظ اسرار درون را از گزند ناآشنایان اسرارآمیز و دغل‌انگیز مرزهای تمدنی توصیه نمی‌نمایند.

هر تمدنی البته دارای خطوطی هویت‌ساز است. تشخیص یک تمدن در نظام‌مندی و انتظام حریم آن نهفته است. حریم‌ها همواره با حرمتند. و کس را آلوده ساختن ساحت مقدسشان، جایز و روا نباشد. لکن اینگونه نیست که در سرای خاصش بار عام نباشد و تنها آشنایان پی به معنای والایش برند. چنین نیست که مرز تمدن‌ها محل گذر نباشد، عابری را شناسد، با گذرگاه و راه برون رفت بیگانه باشد، و به عمق اقیانوس، به نستوهی کوه، به خروشندگی طوفان، به سوزندگی آتش، و به برندگی تیغ باشد. از این منظر،

مرزهای تمدن‌ها همواره کدر و خاکستری‌اند سیاه و سفید مطلق در قاموس آنان راهی ندارند. و اندیشه‌هایی همچون «ریشه‌های اصیل» و «سرچشمه‌های زلال» مجال تکرارپذیری و حک شوندگی در بستر گفتمانی آنان را نیافته‌اند.

۲

مرزهای تمدنی عمدتاً به رنگی «نارنجی» و نه «قرمز» مزین هستند. چنین مرزی عرصه وفاق و همدلی است. مهمان‌پذیری بس شکیبا است. فضای مابین خطوط قرمز و زرد (خط تساهل و تسامح کامل)، و معبر عبور و مرور قاعده‌مند گروه‌های مختلف انسانی است. بازار سفید عرضه کالاهای مجاز فرهنگی - تمدنی است. بازاری که در عین کثرت و پراکندگی سلیق و منافع، از وحدت و انتظامی قانونمند بهره برده است. خط نارنجی، بستر گفتگو و گفتمان است: گفتمانی بدور از پیش‌فرض‌های بدبینانه و توطئه‌نگر. گفتمانی خاکستری و منزّه از جهان‌بینی‌های سیاه و سفید ایدئولوژیک و سیاسی. گفتگویی مبتنی بر «تحمل، توافق و اتحاد» و نه «طرد، جدایی و انشقاق». محلی است برای گفت و شنودی فراسوی منطق دو انگار و تک‌گفتار، و مناظره‌ای برای درک و تحمل شایسته یکدیگر.

خطوط بینا - تمدنی بر تابنده منطق «نه این» و «نه آن» و «هم این» و «هم آن» در چالش‌های معرفتی فی‌مابین تمدن‌ها هستند. چنین خطوطی بازیگران عرصه جهانی را به پرهیز از مطلق‌انگاری فرامی‌خوانند. آنان را به جهان‌ماورای مرزهای آنچه «خودی» تعریف می‌شوند، دعوت می‌نمایند. به باور آنان می‌نشانند که انسان‌ها و جوامع متفاوتند و خداوند آنان را به شعوب و قبایل مختلف تقسیم نمود تا همدیگر را بشناسند و در تکامل هم بکوشند. به آنان می‌آموزند که به گفته‌ها و گفتمان‌ها گوش فرا دهند و برگزیننده بهترین آنان باشند.

خط نارنجی پیام‌آور مکتب «اختلاط»، «ائتلاف» و «انعطاف» در میان آدمیان و جوامع بشری است. این خط، کثرت را در میان خود می‌پسندد. آنرا موجب رحمت و شکوفایی تعریف می‌کند. مدارای با «دگر» خود را نیز ممدوح می‌داند. پیرو قاعده «قابلیت تکرار و حک شوندگی» مفاهیم از بستر یک گفتمان به بستر گفتمان‌های دیگر (و بالعکس) است. مبلغ همزیستی مسالمت‌آمیز خطوط مختلف است. معتقد است که هیچ هویت سیاسی نمی‌تواند در حذف دیگری، خود را تعریف کند. خط، مرز و مواضع

سیاسی کاملاً شفاف را توهمی بیش نمی‌داند. هر خطی به میزانی توسط خطوط دیگر آلوده شده، و به گونه‌ای باردار و وامدار دقایق و عناصر سازنده و پردازنده گفتمان‌های دیگر است.

خط نارنجی به ما می‌گوید که در وادی «معرفت» و «تمدن» انسانی، اولاً، نمی‌توان از یک متن و یک قرائت واحد سخن گفت. ثانیاً، نمی‌توان در ورای هر متنی، «تک مؤلفی» را پنهان دید، بلکه هر متن را چندین نویسنده است. ثالثاً، متن مالک نمی‌شناسد، در چارچوب نمی‌گنجد، حصارشکن و ترکیبی از بازی‌های زبانی مختلف است. رابعاً، به تعبیر بارتز Barthes پایان متن از مرگ نویسنده و تولد خوانندگان گوناگون خبر می‌دهد. از تکثیر، چند پاره شدن، و خارج شدن آن از اراده مؤلف و ورودش به عرصه گفتمان‌های مختلف و گاه متضاد سخن می‌گوید. لذا خط نارنجی عرصه پیوند خوردن، همنشینی، اختلاط، تعامل و چندصدایی است. محل تجمع و اجماع و شور و شورا است.

۳

یکی از موانع جدی در سر راه «گفتگوی تمدن‌ها» را می‌باید در پدیده‌ای بنام «توهم خط قرمز» جستجو کرد. توهم خط قرمز آنگونه که در تعریف ما می‌گنجد، نوعی بیماری است، یک نوع کور رنگی است که جز قرمز نمی‌بیند. بهتر بگوییم همه چیز را قرمز می‌بیند. این توهم دیواره‌ای شیشه‌ای به رنگ قرمز بدور خود و آنچه خودی تعریف می‌شود، کشیده است و هر آنچه که این دیواره را به ارتعاش می‌اندازد را تهدید می‌شمارد. ماورای این دیواره، فضایی نمی‌شناسد. آسمان دنیای خود را به رنگ قرمز نقاشی کرده است. و ظرف و مظروف گفتمانی خود را نیز با رنگ سرخ تزئین کرده است. بدیهی است در این اقیانوس قرمز رنگ، گفتگو از رنگی دگر ره بجایی نمی‌برد و جز تعمیق چالش‌ها، در آمدی دیگر به ارمغان نمی‌آورد.

چهره دیگر این ناهنجاری در یک نوع ناباوری مزمن به «خطوط نارنجی» تجلی می‌کند. بسیاری از اربابان سیاست و قدرت از آنجایی که اساساً قرمز پسندند، رنگ رقیق‌تر از آن برایشان جز «مماشات»، «نفاق»، «تساهل و تسامح و لنگار» و «بی‌هویتی»، مفهوم دیگری را تداعی نمی‌کند. در نزد اینان خط نارنجی نشان از تنزل ارزش‌ها و ایستارها دارد. حکایت از خزان شدن عصیبت‌ها و باورها می‌کند. گامی به پس از مواضع

اصولی را دلالت می‌کند. و آلوده شدن دامان منزله و پاک «خودی» را توسط «غیر» روایت می‌کند. فراگفتمان آنان جغرافیایی برای ترسیم خطوط نارنجی، خارج از مدار اندیشگی خود نمی‌شناسد. هر نوع ایلاف و وفاقی لاجرم می‌باید با فرایند «شبیبه» شدن همراه باشد.

دومین عامل ریشه در پنداری به نام «توهم توطئه» (ترس از دیگران) دارد. گویی همه آدم و عالم یکی شده‌اند تا بنیان اینان را براندازند. در پس هر کنش و رفتاری چهره نازیبا و پلید توطئه‌ای را تجسم می‌کنند. هر فعل و انفعالی را نخست از صافی «قریب و خدعه» می‌گذرانند. و اساساً دیگران را دیو و ددانی فرض می‌کنند که عقلایی‌ترین طریق مصون ماندن از گزند آنان، پرهیز از آنان است. فاصله‌ها همواره باید رعایت شوند. اگر دوستی و رفاقتی هم انتظار داشته باشیم در دوری می‌بایدش جست. اساساً هستی خود را در مخالفت با دیگران تعریف می‌کنند. بندرت با پاره‌ای از وجوه تمدنی و فرهنگی دیگران موافق هستند. اینان معمولاً به کاریکاتوریزه کردن متن و گفتمان دیگران مشغولند. مطالبی را که می‌پسندند برجسته و آنانی را که خوش نمی‌دارند، تخفیف و تقلیل می‌دهند. گاه دچار بیماری «اغراء به جهل» می‌شوند و گاه نیز برای تضعیف و تخریب اندیشه دیگران، شیوه «خود را به آگاهی زدن» را مشی خود می‌سازند.

سومین عامل، خبر از یک نوع انسداد گفتمانی (دیالوگ ناپذیری) می‌دهد. گفتگو یک رابطه دو سویه است. چند صدایی و دگراندیشی را مفروض می‌گیرد. «گفت» را با «شنود» همراه می‌سازد. تحمل یک گام به پس گذاردن و پذیرش سخن درست ولو از زبان دشمن را طلب می‌کند. گفتگو نوعی مجادله است اما مفاهمه نیز هست. اما بسیاری از اصحاب سیاست و قدرت اهل منولوگند (تک گفتاری) نه دیالوگ. دامنه تحمل و پذیرشان شدت محدود و محصور است. گفت و شنود را چندان نمی‌پسندند. مایلند بگویند و بگویند و دیگران بشنوند و حظی وافر ببرند. وقتی تمامی حق نزد ایشان است، دلیلی هم ندارد با کسان دیگر وارد مباحثه و مجادله شوند. و وقتی که فرضیه‌شان قبل هرگونه کنکاشی به اثبات رسیده است، ضرورتی ندارد با شنودن سخنان حشو دیگران خود را بیازارند.

عامل چهارم ماهیتی روانشناختی دارد. شاید در یک بیان کلی بتوان آن را عامل

«خودکم بینی» تعریف کرد. صورت زیرین این بیماری، «بزرگ بینی» دیگران است. پنداری در «سرزمین عجایب» (ترکیبی از انسان‌های غول پیکر و انسان‌های کوتوله) زیست می‌کنند بر این باورند که اگر نه به اعتبار نژادشان که به اعتبار سرنوشت تاریخی شان در این زمانه هیبت کوتوله‌ها را بر قامت آنان طراحی کرده‌اند. قبل از هرگونه مسابقه و چالشی خود را بازنده فرض می‌کنند. از منظر اینان، هرگونه گفتگو و مناظره‌ای جز استحاله و ذوب کامل نتیجه‌ای دیگر در پی نخواهد داشت، لذا سری که درد نمی‌کند نباید دستمال بست.

بی‌تردید می‌توان چهره سومی نیز برای این عامل متصور شد، و آن چهره «خودکامل بینی» است. عده‌ای بر این تصورند که رسالت هدایت تمامی آدمیان در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها را بر دوش آنان نهاده‌اند. آنچه می‌اندیشند، می‌گویند و می‌نویسند مخاطبانی جهانی دارد. عناصر، دقایق و ثقل گفتمانی آنان، در بستر هر گفتمان دیگری قابلیت تکرارپذیری و حک‌شوندگی دارند. پیام رهایشان، مرز و بوم نمی‌شناسد. مانیفست‌شان دستورالعمل مقدس تمامی ملل و دول است. ارزش‌هایشان زمان و مکان را در می‌نوردد و سایه سنگین خود را بر جن و انس می‌گستراند. گفتمان آنان «فراگفتمان» است، روایت آنان «فراروایت» است، رهیافت آنان «فرارهیافت» است، کلام آنان منزلی استعلایی دارد، مقام آنان شأنی خدایی دارد، و دیگران را در این وادی جز با هویت باختن و همگون و همراه شدن، راهی نیست. مانیفست‌مانی و مطالبات درستی بر گفتمان خود نشان «حقیقت مجوری» نصب کرده‌اند و بر پیشانی‌اش نور حق فشانده‌اند. ره سیر و سلوک و کشف و شهود را تنها و تنها طریقت و شریعت خود قرار داده‌اند. هر آن کس را که سودای نوشیدن جرعه‌ای از سرچشمه زلال حقیقت است، می‌باید به هیبت و هویت آنان درآید و در طریق آنان گام نهد. اندیشه‌شان آینه تمام‌نمای لاهوت و ناسوت است و آنچه در این آینه نقش نبندد، نقشی بود بر دیوار ضلالت و ذلالت.

۴

بگذار لحظه‌ای از این مباحث نظری بگذریم و مدعی شویم که بیش از دو گزینه، پیش‌روی ما نیست: «برخورد» و یا «گفتگو». در زمانه‌ای زیست می‌کنیم که نمی‌توان به گزینه سومی اندیشید، انزواطلبی پیشه کرد و از دنیا و مافیها برید. ما را در «برخورد»

